

کودک و هیجان‌ات (۲)

نویسنده: پاول هاریس، ترجمه: شروین شمالی

اشاره:

در شماره گذشته به هیجان‌ات کودک در یک سالگی و دوسالگی و آرامش بخش به مادر، پدر یا خواهر و برادر اشاره شد و رفتار آزارگرانه بر اساس گزارش‌هایی که مادران داده بودند تحلیل گردید و تأثیر رفتاری خانواده بر این نوع رفتارها در کودکان مورد بررسی قرار گرفت و نویسنده در این شماره به تحلیل شناختی این رفتار در کودکان پرداخته است.

عوامل شناختی^۱

تا بدین جا، به بررسی موضوع تفاوت‌های فردی به واسطه در نظر گرفتن تأثیر خانواده پرداختیم. می‌توان درباره تفاوت‌های شناختی کودکان نیز بررسی را مطرح ساخت. زمانی که کودک شاهد پریشانی کودک دیگر است، چرا فرایندهای ذهنی سبب می‌گردند که کودکی به دیگری آرامش بخشیده اما کودک دیگر روی برگردانده و یا حتی واکنش پرخاشگرانه‌ای را نشان دهد؟ ظاهراً منطقی است که بپذیریم قوه تخیل کودکان به لحاظ اینکه خود را به جای کودک دیگر بگذرانند متفاوت است. همچنین همه آنها نمی‌توانند درک کنند که چه عاملی باعث ناراحتی دیگری شده و یا چه چیز باعث رفع این ناراحتی می‌شود. این حتی در صورتی است که خود کمتر احساس پریشانی کنند یا اصلاً هیچ احساسی نداشته باشند.

تحقیق جالبی که توسط رابرت استوارت و رابرت ماروین^۲ (۱۹۸۴) انجام شده، تا حدی این نظریه را تأیید می‌کند.

استوارت (۱۹۸۳) مشاهده کرد زمانی که مادران، فرزند سه و یا چهار ساله خود را در اتاق انتظار تنها می‌گذاشتند تقریباً نیمی از آنها سعی در آرام کردن خواهر یا برادر کوچکتر خود را داشتند. استوارت در صدد کشف علت این تفاوت برآمد.

وی رو آزمون نگرش به موقعیت از دید دیگران^۳ را در مورد کودکان سه تا پنج سال اجرا کرد. در یکی از این آزمونها کودکان باید خود را به جای کودک خیالی دیگر گذاشته و نتیجه عملی خاص را به بقیه ترجیح می‌دادند مثلاً کثیف نشدن یا بالا رفتن از بلندی.

سپس از کودکان خواسته شد تا بگویند کودک فرضی کدام یک از دو فعالیت را ترجیح می‌دهد. یکی از این دو فعالیت به نتیجه مطلوب و دیگری به نتیجه نامطلوب منجر می‌شد. برای پاسخ به این سؤال آنها باید انتخاب کودک فرضی را در ذهن خود نگه می‌داشتند نه فعالیت را که خود به آن اولویت می‌دادند. در آزمون دوم کودکان باید در مورد اینکه آیا دیگران می‌توانستند با چشم بسته شیء مخفی شده را تشخیص دهند اظهار نظر می‌کردند.

هر دو آزمون اگر چه از لحاظ محتوا متفاوت بود، اما نیاز به آن داشت که کودکان بین مسائل مورد علاقه یا آگاهی دیگران نسبت به خود تمایز قائل شوند. کودکان بر اساس عملکرد در این آزمونها به دو دسته تقسیم شدند.

در بخش جداگانه‌ای از این تحقیق کودکان را با خواهر یا برادر کوچکتر در اتاق تنها گذاشتند.

تمام آنها پس از ترک مادر، پریشان و ناراحت شده و در مدت ۱۰ دقیقه‌ای که مادر اتاق را ترک کرده بود خواهر یا برادران بزرگتر به طرف کوچکترها رفته و به نوعی سعی در آرام کردن آنها را داشتند. مثلاً نوزادان را بغل می‌کردند، کلمات اطمینان بخشی را بر زبان می‌آوردند یا اسباب بازی ایشان را به آنها می‌دادند.

واکنش بقیه بچه‌ها فاصله گرفتن از خواهر یا برادر گریان، ادامه دادن به بازی، آواز خواندن، صحبت کردن با خود و یا گرفتن گوش خود با دست بود.

ارتباط بین توانایی نگرش به موقعیت از دید دیگران در کودکان و توانایی آرام کردن خواهر یا برادر کوچکتر تا چه حد بوده است؟ این رابطه به هیچ وجه کامل نیست اما قطعاً رابطه‌ای وجود دارد: اکثر بچه‌هایی که در آزمون نگرش به موقعیت از دید دیگران موفق عمل کردند به سرعت در صدد آرام کردن خواهر یا برادر کوچکتر خود برآمدند حال آنکه در مورد بقیه چنین نبود.

در صورت موفقیت کودکان در آزمون هم مادران و هم خواهران و برادران کوچکتر موفق عمل کردند. زمانی که مادران اتاق را ترک می‌کردند بیشتر تمایل داشتند که مسئولیت نگهداری خواهر یا برادر کوچکتر را به آنها واگذار کنند. خواهر یا برادران کوچکتر هم بیشتر به آنها نزدیک شده و آنها را پناه عاطفی خود می‌پنداشتند.

این نتایج حاکی از آنند که عوامل شناختی با رفتار واقعی آرامش بخشیدن به خواهر یا برادر کوچکتر و انتظار آرامش

حکایت

بخشیدن به دیگران در ارتباط هستند. البته شایان ذکر است که نحوه ایجاد چنین ارتباطی روشن نیست. آیا مادرانی که از نوزندان بزرگتر خود می‌خواهند تا مراقب خواهر یا برادر کوچکتر خود باشند، توانایی نگرش به موقعیت از دید دیگران را در آنان بهبود می‌بخشند؟

کودکان اغلب در شرایطی که برای خود آنها ناراحت کننده نیست، به دیگران آرامش می‌بخشند. اگر آنها نتوانستند موقعیت کودک دیگر را درک کنند، با بی‌تفاوتی واکنش نشان می‌دهند.

یا اینکه مادران صرفاً نسبت به تفاوت‌های فردی واکنش نشان می‌دهند که خود بر آنها تأثیر اندکی را می‌گذارند؟ نمی‌توان با اطمینان به این پرسش پاسخ داد. تنها باید تأکید کرد که عوامل شناختی به ویژه توانایی نگرش به موقعیت از دید دیگران، مؤثر است زیرا کودکان اغلب در شرایطی که برای خود آنها ناراحت کننده نیست، به دیگران آرامش می‌بخشند. اگر آنها نتوانستند موقعیت کودک دیگر را درک کنند، با بی‌تفاوتی واکنش نشان می‌دهند. در واقع از نتایج مطالعات استوارت و ماروین^۴ (۱۹۸۴) چنین بر می‌آید که اکثر کودکانی که خواهر یا برادر کوچکتر خود را آرام می‌کردند، در صورت ترک مادر خود پریشان نمی‌شدند. همچنین مشاهدات انجام شده بر روی کودکان سنین پیش دبستانی حاکی از آنست که کودک ناراحت غالباً از کودک دیگر کمک می‌خواهد یا

خواهان توجه اوست اما معلوم نیست که آیا کودک، خود هم دچار احساس پریشانی می‌شود (دنهام ۱۹۸۶) این نتایج تأکیدی بر این واقعیت‌اند که درک پریشانی دیگری و یاری دادن به او لزوماً به معنای احساس ناراحتی خود شخص یاری دهنده نمی‌باشد.

قوانین اخلاقی و متعارف^۵

ما به بررسی شیوه‌های مورد استفاده کودکان برای اذیت کردن یا آرام کردن کودک دیگر پرداختیم. البته چنین اعمالی از نظر اخلاقی خنثی نیست. به اکثر بچه‌ها گفته می‌شود که کمک کردن به دیگران، آرام کردن کسانی که ناراحت‌اند و همدردی با آنها کار خوبی است و اذیت و آزار آنها کار درستی نیست. خردسالان چه وقت اعمال خود را ارزشیابی اخلاقی می‌کنند؟ پژوهش‌های اخیر حاکی از آن است که آنها صرف نظر از اینکه رفتارشان چنین انتظاری را در دیگری به وجود بیاورد کاملاً نسبت به مسائل درست و غلط حساس‌اند. علاوه بر آن، احتمال می‌رود که درک آنها از واکنش‌های عاطفی کودکان دیگر نقش مهمی را در این حساسیت ایفا نماید.

به نتایج حاصل از این مطالعه که توسط جودیت اسمتانا^۶ (۱۹۸۱) انجام شده توجه کنید. به کودکان سه و چهار ساله مطالبی درباره‌ی کودکی گفته شد که کارهای بدی را انجام می‌داد مثلاً کودک دیگر را کتک می‌زد، سیب او را می‌گرفت، اسباب بازی‌هایش را مخفی کرده یا خوراکی‌اش را به او تعارف نمی‌کرد. بعد درباره‌ی این اعمال از کودکان سؤال شد. همانگونه که مشخص است برخی از این اعمال تخطی از آداب

اخلاقی به شمار می‌آیند حال آنکه اعمال دیگر صرفاً انحراف از هنجارها یا قوانین به شمار می‌روند. کودکان کاملاً نسبت به این تفاوت حساس بودند. آنها تخطی از قوانین اخلاقی را جدی‌تر از تخطی از آداب می‌دانستند. مثلاً آنها چنین قضاوت کردند که کتک زدن بچه‌ی دیگر خیلی بد است اما مخفی کردن اسباب‌بازی‌های او کمی بد است آنها همچنین باور داشتند که تخطی از مسائل اخلاقی کار نادرستی است حتی اگر هیچ‌گونه قانونی درباره‌ی چنین اعمالی وجود نداشته باشد؛ از سوی دیگر در مورد تخطی از قوانین متعارف آنان چنین می‌پنداشتند در صورتی که برای چنین اعمالی قانونی وضع نشده باشد تا حدی مجازند. به طور کلی نتایج حکایت از آن دارند که کودکان خردسال درک می‌کنند که برخی اعمال متضمن تخطی جدی از یک ضابطه اخلاقی ثابت است حال آنکه اعمال دیگر تنها با نادیده گرفتن قوانین جزئی انجام می‌شوند. با توجه به تأثیر محیط خانواده (که بیش از این مطرح شد)، می‌توان انتظار داشت که میزان حساسیت کودکان به تمایز میان قوانین متعارف و اخلاقی، بسته به پیشینه خانوادگی آنها متفاوت باشد.

مثلاً کودکانی را که قربانی غفلت والدین بوده‌اند در نظر بگیرید. غالباً این کودکان به حال خود رها می‌شوند و زمانی که با بچه‌های دیگر دعوا کرده یا آنها را کتک می‌زنند، مؤاخذه نمی‌شوند.

حال این کودک که با بی‌تفاوتی والدین مواجه شده، چنین نتیجه می‌گیرد که کتک زدن یا اذیت کردن بچه‌های دیگر خطای جدی محسوب نمی‌شود. اسمتانا و

حکایت

همکارانش برای ارزیابی این نظریه به سنجش وضعیت کودکان سه تا پنج ساله با پیشینه خانوادگی متفاوت پرداختند. یک گروه تنبیه بدنی می‌شوند و گروه دوم با بی‌تفاوتی والدین مواجه بودند و سومی شامل گروه گواه بود که با آنها هیچ بدرفتاری نمی‌شد.

اسمتانا، لکی و توتی من (۱۹۸۴)^۷ با وجود این تفاوتها در پیشینه خانواده، کودکان و خانواده‌های آنها بر حسب مواردی چون در آمد والدین، سطح آموزش مادر و هوش کودک قابل مقایسه بودند. همچون مورد پیشین، از کودکان خواسته شد تا درباره جدی بودن انواع موارد تخطی قضاوت کنند. نتایج، جالب توجه بود تمامی سه گروه نتایج کاملاً مشابهی را به دست دادند. آنها چنین قضاوت کردند که تخطی از آداب اجتماعی (مثلاً ترک کلاس بدون اجازه) جزو اعمال بد کم اهمیت‌اند؛ خطاهای جدی‌تر از دید آنها به ترتیب چنین بود. عادلانه تقسیم کردن اموال، ناراحت کردن دیگری و کتک زدن او.

پیشینه خانواده در قضاوت کودکان تأثیر چندانی نداشت. کودکان همگی درباره اعمال بد یا اعمال نسبتاً بد اتفاق نظر داشتند.

این نتایج بسیار گیج کننده‌اند زیرا غالباً چنین می‌پنداریم که والدین منشأ اصلی اطلاعات درباره تفاوت بین قوانین اخلاقی و آداب مستعارف می‌باشند. به هر حال کودکان این اطلاعات را از منابع دیگری نیز به دست می‌آورند. در این رابطه بررسی واکنش کودکان نسبت به انواع تخطی از قوانین اخلاقی و یا آداب متعارف مؤثر واقع

می‌شود. جودیت اسمتانا (۱۹۸۴) برای بررسی نحوه واکنش کودکان نسبت به انواع تخطی‌ها رفتار کودکان پیش دبستانی را در حال بازی مشاهده کرد. وی همچنین به مشاهده واکنش معلمان آنها نسبت به خطاهایی چون کتک زدن، مخفی کردن اسباب بازی بچه‌های دیگر، شلوغ کردن اشتباه کاری و... پرداخت. معلمان نسبت به هر دو مورد تخطی از قوانین اخلاقی و آداب واکنش نشان دادند که البته واکنش آنها نسبت به نقض قوانین اخلاقی شدیدتر و در هر مورد لحن‌شان آمرانه بود. اما کودکان هرگز نسبت به تخطی از آداب واکنش نشان ندادند؛ حال آنکه واکنش آنها در مورد حدودی^۳ موارد تخطی از قوانین اخلاقی مشاهده شد. به علاوه واکنش آنها نسبت به تخطی از مسائل اخلاقی حاوی نکات قابل توجهی بود. کودکانی که قربانی آزار یا پرخاشگری دیگری قرار گرفته بودند احساس درد یا ناراحتی خود را (به صورت کلامی یا غیرکلامی) ابراز می‌کردند.

آیا این الگو در خانه نیز قابل مشاهده است؟ آیا والدین به هر دو مورد تخطی از آداب و نیز قوانین اخلاقی واکنش نشان می‌دهند؟ آن هم در حالی که کودکان عکس‌العمل خود را محدود به تخطی از قوانین اخلاقی می‌نمایند؟ جودی دان و پنی مان (۱۹۸۷) به منزل بچه‌ها رفتند و موارد اختلاف و دعوا میان خواهران و برادران یا مادر و فرزند را ثبت کردند. این کودکان (معمولاً خواهر یا برادر کوچکتر) ۱۸ ماهه، دو ساله و سه ساله بودند. در هر مرحله کودک به دلایل مختلفی درگیر می‌شد. مثلاً آداب تربیتی (بگو لطفاً و یا متشکرم)،

رعایت قوانین منزل (نمی‌توانی حالا این را بخوری الان وقت عصرانه نیست) قوانین مربوطه به مالکیت، تقسیم اموال و نوبت گرفتن، یا رفتار بی‌نظمانه و یا آشوبگرانه. به هر حال این بحث‌ها، بسته به طرفین درگیر در مورد مسائل مختلف انجام می‌شد. بحث بین مادر و بچه حول محور بی‌نظمی در رفتار و رعایت قوانین منزل، حال آنکه جدال بین خواهر و برادران به دلیل مسائلی چون مالکیت، نوبت گرفتن و تقسیم اموال بود.

به علاوه در مورد کودکان ۱۸ ماهه این دعوها به اشک ریختن یا خشم آنها ختم می‌شد. به فرض اینکه در چنین مواردی خواهر یا برادر بزرگتر خطاکار بود، بی‌شک با واکنش آشکار کوچکترها مواجه می‌شد. مشاهدات گسترده طبیعی حاکی از آن است که خردسالان نسبت به بیان احساسات خود در نزاع بر سر نوبت گرفتن به شدت حساس‌اند. بچه‌هایی که اسباب بازی دیگری را می‌گیرند و با گریستن وی مواجه می‌شوند غالباً این عمل را متوقف می‌کنند (کامراس ۱۹۷۷)^۸

حتی یک تغییر جزئی - مثلاً با بردن ابروها - برای القاء حس غم و ناراحتی کافی است (کامراس ۱۹۷۷)

خلاصه اینکه اگر ما به جای پرداختن به واکنش‌های بزرگسالان به نحوه واکنش خود قربانیان پردازیم، در می‌یابیم که از دید کودک تخطی از قوانین اخلاقی به مراتب جدی‌تر از تخطی از آداب می‌باشد. حتی اگر بزرگسالان برای شخص خاصی هیچ گونه تفاوتی را میان این دو قائل نشوند، بچه‌ها قطعاً چنین خواهند کرد. شاید کودکان

اینگونه بیندارند که حتی اگر بزرگسالان درباره کتک زدن، قاییدن وسایل دیگران و یا آزار دادن آنها نصیحتشان نکنند (اگر قانونی هم در میان نباشد) واکنش قربانیان یکسان می‌ماند.

شواهد نیز در تأیید این تعبیر می‌باشند. نخست اگر از خردسالان خواسته شود تا قاعده اخلاقی را توجیه کنند - مثلاً اینکه چرا کتک زدن بچه‌های دیگر یا گرفتن اسباب بازی‌های آنها کار نادرستی است - آنها اغلب به پیامدهای چنین اعمالی برای قربانی اشاره خواهند کرد، به ویژه آسیب یا پریشانی که پدید خواهد آورد (دیوید سون، توریل و بلاک ۱۹۸۳)^۹. از سوی دیگر اگر از آنها خواسته شود تا یک قاعده اخلاقی را توجیه کنند، به ندرت به مسئله آرامش یا رفاه دیگری اشاره می‌کنند. چنانچه کودکان دریابند که عملی باعث پریشانی دیگری می‌شود آن را در زمره تخطی از قوانین اخلاقی می‌دانند. مثلاً اگر برای کودک داستانی را تعریف کنند که شخصیت اصلی کار عجیبی را انجام می‌دهد و باعث گریه بچه‌های دیگر می‌شود، آنها بیشتر عمل را مغایر با قوانین اخلاقی می‌دانند و با اشاره به ناراحتی که این عمل ایجاد می‌کند، تضاد خود را توجیه می‌نمایند.

چنین به نظر می‌رسد که واکنش کودکان به لحاظ تمایز قائل شدن میان انواع تخطی‌ها، بسته به اینکه تا چه حد با کودکان دیگر بازی کرده‌اند، متفاوت است. مثلاً کودکی را در نظر بگیرید که وقت کمی را با بچه‌های دیگر گذرانده است. وی خواه از قوانین اخلاقی تخطی کرده و یا مغایر با آداب عمل کند، همواره با امر و نهی بزرگسالان که تا حدی فاقد تمایز میان این دو مقوله است، مواجه می‌باشد از سوی دیگر کودکی که وقت زیادی را با بچه‌های دیگر می‌گذراند به ویژه در گروه‌های کوچک فاقد نظارت بزرگسالان به حد کافی این اطلاعات را به دست می‌آورد که چه عملی مغایر با مسائل اخلاقی به شمار می‌رود. مایل سیگل و ربکا استوری^{۱۰} (۱۹۸۵) به تحقیقی پرداختند که در واقع به

طرز جالب توجه‌ای این طرز تلقی را محک می‌زنند. آنها دو گروه کودکان دوره پیش‌دستان (کودکان چهار ساله که حدود ۹ ماه در مهد کودک بودند) و نیز تازه واردین (که سه ماه از آمدن آنها به کودکانستان می‌گذشت) را مقایسه کرده و همان معیارهای اسمتنا و همکارانش را به کار بردند. هر دو گروه، تخطی از قوانین اخلاقی را کاملاً جدی می‌دانستند به هر حال نتیجه‌گیری این دو گروه در مورد تخطی از آداب متفاوت بود. تازه واردان هر دو را جدی می‌پنداشتند. این نتایج تلویحاتی از آن است که کودک در حالی وارد کودکانستان می‌شود که انواع و اقسام نصایح اخلاقی را در ذهن خود دارد مثلاً قانع شده که نشستن در جایی اشتباه به اندازه سقلمه زدن به همکلاسی‌اش جرم بزرگی محسوب می‌شود. هرج و مرج در کودکانستان باعث می‌شود که کودک برخی از این عقاید افسراطی را به کنار بگذارد و درمی‌یابد اعمالی که بزرگسالان خطایی جدی می‌پندارند به راحتی توسط همکلاسانش انجام می‌شود.

کودکان در ضمن برخورد با دوستان خود می‌توانند بین قوانین تجویزی اخلاقی و متعارف تمایز قائل شوند. و در این میان رفتار حمایت‌گرایانه و یا بالعکس طرد کننده خانواده نقشه‌ی ندارد.

پذیرش این نتیجه‌گیری پیامدهای بسیاری را به دنبال دارد نخست اینکه درک شهودی مسائل اخلاقی در کودک به شدت به درک احساس و هیجان وابسته است. کودکی که ناراحتی دیگری یا عامل آن را درک نکند، به ندرت نتیجه می‌گیرد عملی که باعث این ناراحتی شده خطا بوده است. البته این بدان معنا نیست که کودک نوبا قادر به ارزیابی نتایج بد یا خوب اعمال خود می‌باشد. هدف، بیان این مسأله است که کودک نسبت به واکنش‌های کودکان دیگر به حد کافی حساس است و از این طریق

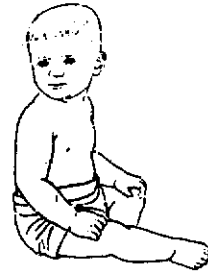
می‌تواند بین خطاهای جدی و موارد جزئی تفاوت قائل شود.

دومین پیامد تلویحی آن است که بزرگسالان به دور از هرگونه تبعیض کودکان را آموزش می‌دهند چون می‌دانند که آنها از تمام قوانین چه پیش پا افتاده و چه مهم، پیروی می‌کنند. به هر حال ذکر این نکته خالی از فایده نیست چرا که کودکان در ضمن برخورد با دوستان خود می‌توانند بین قوانین تجویزی اخلاقی و متعارف تمایز قائل شوند. و در این میان رفتار حمایت‌گرایانه و یا طرد کننده خانواده نقشه ندارد. ثالثاً در مورد احساساتی که بلافاصله بعد از خشونت فیزیکی، تقسیم نا عادلانه و وسایل و مسائلی از این قبیل بروز می‌کند، خردسالان صرف نظر از فرهنگ یا طبقه اجتماعی درباره ماهیت اعمالی که باعث تخطی جدی از قوانین اخلاقی می‌شوند، تقریباً به نتیجه‌ای مشابه دست می‌یابند. مطالعاتی که در این زمینه در فرهنگ‌های مختلف انجام گرفته مؤید این نتیجه‌گیری می‌باشد. به عنوان مثال خردسالان کره‌ای ادعا می‌کنند که کتک زدن دیگران کار خطایی است خواه قانونی برای منع این عمل وجود داشته و خواه نباشد اما خوردن غذا با دست عمل بدی نیست علاوه بر آن، آنها مثل کودکان غربی همسال خود، ذر ادامه ادعا ایشان توضیح دادند که کتک زدن بچه دیگر کار خطایی است چون باعث ناراحتی او می‌شود (سانگ، اسمتنا و کیم ۱۹۸۷).

و بالاخره در اینجا باید یک نکته متناقض را در نظر گرفت. دیدیم که خردسالان صرف‌نظر از پیشینه خانوادگی خود درمی‌یابند که اعمال خاص به ویژه صدمه زدن یا پریشان کردن کودک دیگر عمل خطا می‌باشد.

از سوی دیگر، کودکان به لحاظ تمایل خود به تبعیت از این احساسات با یکدیگر متفاوت‌اند و این تفاوت را می‌توان تا حدی منصوب به پیشینه خانواده دانست.

به عنوان مثال، کودکانی که تنبیه بدنی می‌شوند، پرخاشگرت‌تر از کودکان بهنجارند.



حال چگونه می‌توان دو مقوله شباهت ظاهری درک شهودی کودکان از اعمال درست و خطا را با تفاوت در رفتار پرخاشگرانه یا جامعه‌پذیرانه منطبق ساخت. حدس من این است که در مورد نوپایان می‌توان به آسانی دریافت که یک عمل باعث پریشانی می‌شود به ویژه اگر آنها ناظر بر پریشانی فرد دیگر باشند. برای کودک مشکل است که با علم به این مسئله خود باعث ناراحتی دیگر شود. تکانه‌های غریزی میل به آزار دادن و صدمه زدن غالباً دانش آنها را از درست و غلط تحت تأثیر قرار داد. جودیت اسمتانا و همکارانش (۱۹۸۴) به مشاهده این نوع خودمحوری میان کودکان سه تا پنج ساله پرداختند. کودکانی که می‌پنداشتند تخطی بچه‌های دیگر از قوانین در مقایسه با خودشان به مراتب جدی‌تر بود و نیاز به تنبیه شدیدتری را داشت. بنابراین نباید انتظار داشت که بین آگاهی کودک از اعمال درست و غلط و تمایل وی به نقض چنین قوانینی ارتباط نزدیکی وجود داشته باشد.

خلاصه و نتایج

کودکان در دو یا سه سالگی، عملاً دیگران را آزار داده یا اینکه برعکس به آنها آرامش می‌بخشند. آنها دیگر فقط نسبت به احساس دیگری واکنش نشان نمی‌دهند؛

بلکه می‌توانند احتمال بروز احساسی متفاوت را پیش‌بینی کنند. در واقع وضعیت عاطفی دیگران برای آنها هدف می‌شود. آنها برای دستیابی به این هدف، روش‌های مختلف را می‌آزمایند.

این تغییرات رفتاری حاکی از تغییر قسابل ملاحظه در نحوه تفکر کودک از ماهیت و علل هیجان می‌باشد.

کودکان به هنگام مشاهده پریشانی دیگری، واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهند. این تفاوتها تا حدی به عوامل خانواده بستگی دارند. بعضی از خانواده‌ها به فرزندان خود می‌آموزند که چه باید کرد تا احساسات دیگران جریحه‌دار نشود و این آموخته‌ها ظاهراً آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از سوی دیگر کودکانی که توسط والدین خود تنبیه بدنی می‌شوند، در صورت مشاهده ناراحتی کودک دیگر وحشت کرده یا واکنشهای پرخاشگرانه‌ای را از خود نشان می‌دهد و این دو الگوی رفتاری مانع از آن می‌گردد تا وی را آرام کنند. و بالاخره اینکه شواهد نشان می‌دهد برخی کودکان توانایی آن را دارند که خود را به جای دیگری گذارده و در نتیجه به وی آرامش بخشند.

کودکانی که توسط والدین خود تنبیه بدنی می‌شوند، در صورت

مشاهده ناراحتی کودک دیگر وحشت کرده یا واکنشهای پرخاشگرانه‌ای را از خود نشان می‌دهد و این دو الگوی رفتاری مانع از آن می‌گردد تا وی را آرام کنند.

با وجود این تفاوتها در میان خردسالان، به لحاظ تمایل به ناراحت کردن یا آرامش بخشیدن به کودک دیگر، اکثر کودکان سه و یا چهار ساله صرف نظر از موقعیت خانوادگی، این واقعیت را درک می‌کنند که اعمال ناراحت کننده، صحیح نمی‌باشد. چنین به نظر می‌رسد که واکنش‌های هیجانی کودکان دیگر چنین درکی را به دنبال دارد.

پی‌نوشت‌ها:

- 1 - Cognitive Factors
- 2 - Robert Stewart and Robert Maruin
- 3 - perspective - taking
- 4 - Stewart and Maruin
- 5 - Moral and conventional rules
- 6 - Judith Smetana
- 7 - Smetana, Kelly and Twentymen
- 8 - Camras
- 9 - Davidson, Turiel and Black,
- 10 - Michael Siegal and Rebecca Storey